سفرنامهٔ ربی بنیامین اهل تودلای اسپانیا

جهانگرد یهودی و بازدید او از جوامع یهودی ایران در زمان سلطان سنجر

ترجمه و تحقیق دکتر حسن جوادی

آرمان: از دکتر حسن جوادی سپاسگزاریم که جهت ارایهٔ این نوشتار به خوانندگان آرمان، ساعت ها وقت صرف بازیافت متنی قابل انتشار نمود.

سفرنامهٔ ربی بنیامین اهل تودلای اسپانیا بخشی است از کتابی با عنوان ***سه سفرنامه: رابی بنیامین تطیلی، آنتونیو تنرور و میکل ممبره (از زمان سلطان سنجر و اوایل صفویه) با دو شرح دربارهٔ سفرنامه های اسپانیولی، پرتغالی و ایتالیایی***، *به کوشش حسن جوادی و ویلم فلور، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار*، که چاپ اول آن در ۱۳۹۳ و چاپ دومش در ۱۳۹۷ بوده است.

در کتاب *سه سفرنامه: رابی بنیامین تطیلی، آنتونیو تنریرو و مکائیل ممبره* که اولی از قرن دوازدهم میلادی ، یعنی از روزگار سلطنت سلطان سنجر سلجوقی و دو سفرنامه دیگر از قرن

شانزدهم ، یعنی دورهٔ صفوی هستند ، دو شرح نسبتاً مفصل نیز آمده است که یکی دربارهٔ سفرنامه های ایتالیایی به ایران و دیگری دربارهٔ سفرنامه های اسپانیولی و پرتغالی به ایران می باشند. این دو بخش در واقع تحریر جدیدی هستند با اضافاتی از کتاب *"ایران از دیدهٔ سیاحان اروپایی از قدیم ترین ایام تا اوایل عهد صفویه* تالیف دکتر جوادی که در ۱۳۷۸ چاپ شده است. ترجمه متن دو سفرنامه در کتاب توسط دکتر جوادی و دکتر ویلم فلور بوده است.

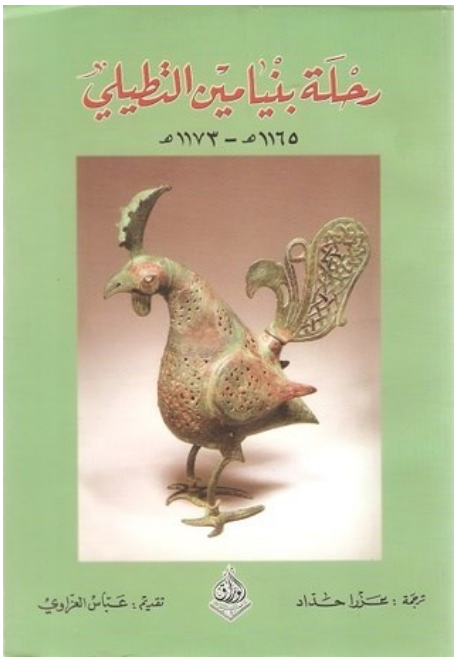

سفرنامهٔ دوم، سفرنامهٔ تنرو است که از متن پرتغالی انجام گرفته شرح سفر آنتونیو تنرو است در واپسین سالهای زندگی شاه اسمعیل. او در ۱۵۲۳ همراه هیات سفارت بالتازار پسوآ از طریق گمبرون، لار، شیراز، اصفهان ، کاشان ، قم، سلطانیه به تبریز می رود، و در جشن نوروز ۱۵۲۴ در اردوی شاه اسمعیل در نواحی دریای خزر به حضور او می رسد.

سومین سفرنامه از این مجموعه که از ایتالیایی ترجمه شده، شرح ماموریت و سفر پنهانی میگله ممبره است که بصورت بازرگانی سفر می کند و نامه ای از حکومت و نیز برای شاه طهماسب دارد که آنرا از ترس عثمانیان در جلد انجیلی مخفی کرده است. شرح این سفر که در ۱۵۳۹ اتفاق می افتد یکی از منابع بسیار قابل توجه تاریخی دربارهٔ محیط دربار صفوی می باشد.

بخش هایی که می خوانید از دکتر جوادی در مقدمهٔ سفرنامه و سپس متن قسمت مربوط به ایران از سفرنامهٔ بنیامین تودلایی است.

دربارهٔ سفرنامهٔ ربی بنیامین اهل تودلا

رابی بنیامین پسر جوناح، یک یهودی اهل تطیله یا تودلای اسپانیاست که هم برای آگاهی از وضع همکیشان خود و هم برای بررسی وضع تجارت در شهرهای مسیر خود، اول از راه خشکی از فرانسه و ایتالیا گذشته، با کشتی به یونان میرود. پس از مدتی اقامت در قسطنطنیه از طریق قبرس، رودس و گالیپولی و گذشتن از شهرهای ساحلی آسیای صغیر عازم انطاکیه شده، و پس از گذشتن از صور و صیدا و نابلس به اورشلیم میرسد. او مدتی در فلسطین میماند، سپس از راه دمشق، حلب، حمص و موصل به بغداد میرود و شرح جالبی از خلیفهٔ عباسی میدهد .

سفرنامهٔ بنیامین شرح شهرهای مختلف بین النهرین و وصف خرابه های بابل را می دهد و به ایران میرود، ولی مسیر او در ایران و این که تا کجا پیش رفته است زیاد معلوم نیست. او از خوزستان، رودبار، همدان، ری، شیراز، اصفهان و بعداً از سمرقند و خیوه صحبت میکند، و شرح گرفتاری سنجر به دست غزان، همکاری چهار قبیلهٔ یهودی با ملاحده [اسماعیلیه]، و عصیان داود الروحی را میدهد که ادعای ناجی بودن برای یهودیان را داشت. بنیامین از تبت، هند، سیلان هم صحبت میکند ولی شرح این نواحی از مسموعات اوست.

سپس او به مصر می رود و شرح نسبتاً زیادی از آنجا داده به سیسیلی می رود و پس از دیداری از آلمان در سال ۱۱۷۳ میلادی به موطن خود برمیگردد.

با این که سفرنامه رابی بنیامین در بحبوحهٔ جنگ های صلیبی نوشته شده ولی نشان می دهد که قرنها مسلمانان، یهودیان و مسیحیان در این سرزمینهای در کنار هم میزیسته اند. سفرنامهٔ رابی بنیامین بار اول در ۱۵۴۳ در قسطنطنیه به عبری چاپ میشود و در ۱۵۵۶ ترجمهٔ لاتینی آن و متن عبری در فرارا منتشر میشود. از نسخ خطی آن یک نسخهٔ مهم خطی در موزهٔ

بریتانیاست. در سال ۱۸۴۰ آدولف آشر ترجمهٔ انگلیسی خوبی از آن همراه با مقالات دو محقّق دیگر زونز و راپوپورت چاپ میکند. در ۱۹۰۷ مارکوس آدلر با دسترسی به دو نسخهٔ خطی در بادلیان آکسفورد و دو نسخهٔ دیگر در کتابخانه های رم و وین ترجمهٔ انگلیسی جدیدی از سفرنامه تهیه میکند، و ترجمهٔ فارسی من بر اساس چاپ آدلر و ترجمهٔ عربی عزرا حداد است.

مقدمه

در اواسط قرن دوازدهم میلادی، روزگاری که رابی بنیامین اهل تودلا [1] یا تطیله (یکی از شهرهای اسپانیا) مشغول سیاحت در اروپا، آفریقا و آسیا بود، یکی از مراحل جالب تاریخ جهان به شمار می رود.

پس از پیدایش اسلام به مدت سالیان دراز کشاکش بین مسیحیت و اسلام و مبارزه بین این دو دین بزرگ از عمده ترین وقایع جهان شمرده می شد، و خصوصا قرن دوازدهم به خاطر جنگهای صلیبی در این کشاکش اهمیت خاصی کسب می کند. پیشرفت سریع اسلام که در مدت اندکی بیشتر از یک قرن از ساحل رود سند تا به اسپانیا رسیده بود در جنگ هفت روزه تور به سال ۷۳۲ در جنوب فرانسه توسط شارل مارتل متوقف می گردد. چند قرن بعد با به قدرت رسیدن ترکان سلجوقی روح تازه ای در عالم اسلام دیده می شود و آن را در مقابل امپراطوری بیزانس قرار می دهد. یک بار دیگر عالم اسلام و مسیحیت روی در روی هم قرار می گیرند.

در اواسط قرن دوازدهم صلیبیون، فلسطین چند نقطه عمده در سوریه را به دست آورده و با تسخیر ارمنستان صغیر، انطاکیه و ادسا می خواستند به سوی دجله و فرات پیشروی کنند. ولی در همین زمان بود که با تسخیر ادسا [2] در سال ۱۱۴۴ میلادی توسط اتابک زنگی و عدم توانایی شاه

[1] Tudela
[2] Edessa

کونار[1] و لویی هفتم فرانسه در جنگهای صلیبی دوم جلوی مسیحیان به طور جدی گرفته می-شود. پسر اتابک زنگی - نورالدین، و بعدأ صلاح الدین ایوبی، پادشاه توانا و دلاور کرد، که در همان دربار اتابک بزرگ شده بود، صلیبیون را از آسیا بیرون می کنند. مقدمات این کار توسط نورالدین فراهم شده بود و او به اختلافات میان اتابکان خاتمه داده در سال ۱۱۴۶ سلطان سوریه می شود. یک سال پس از این تاریخ صلیبیون در آسیای صغیر از میان می روند و جنگ های صلیبی به شکست می انجامد. قدم بعدی برای نورالدین اتابک زنگی گرفتن مصر و تجرید پادشاهی لاتین بود. سالها بود که پادشاهی لاتین درصدد پیدا کردن جای پایی در مصر برای خود بود، و در نوامبر سال ۱۱۶۸ آماریق پادشاه لاتین سپاه مسیحیان را تا رود نیل و شهر فسطاط یعنی پایتخت قدیمی مصر رهبری می کند، ولی اهالی فسطاط تسلیم نشده و شهر را به آتش می کشند. در همین وقت سپاه نورالدین، که صلاح الدین ایوبی فرمانده فوجی از آن بود، به موقع سر رسیده و سپاه عیسویان را مجبور به عقب نشینی میکند. در این زمان سلطان مصر العدید خلیفهٔ فاطمی بود، ولی در حقیقت قدرتی نداشت. اندکی بعد خلیفه فاطمی صلاح الدین را وزیر خود می سازد بی آنکه به فکرش برسد که چند سال بعد همین افسر غیر مهم زمام امور کشور را از دست او بیرون خواهد کرد. صلاح الدین در اندک مدتی موفق می شود اوضاع کشور را که در نتیجه پنج سال جنگ و کشتار به آستانه تباهی رسیده بود سامان بخشد و آسودگی و ثبات را به کشور بازگرداند.

چند سال طول می کشد تا صلاح الدین قدرت خود را تحکیم بخشد. در سال ۱۱۸۷ قدرت او به حدی رسیده بود که می تواند صلیبیون را به صورت نهایی مغلوب سازد. در جنگ طبریه [2] پادشاه یونان اسیر می شود و اغلب شوالیه های مسیحی که بنیامین وصف آنها را در سفرنامه خود می کند به سرنوشت او دچار گشته یا کشته می شوند. اندکی بعد أورشلیم سقوط می کند و پاپ الکساندر سوم که از شکست عیسویان سخت ناراحت شده بود، شروع به تهییج عالم مسیحیت

[1] King Conard
[2] Tiberas

نموده باعث لشکرکشی سوم صلیبیون می گردد.

در همین زمان بود که خبر پیدا شدن پادشاهی مسیحی به نام پریسترجان [1]در آسیای مرکزی به اروپا می رسد و پاپ الکساندر سوم به امید یافتن هم پیمانی علیه سلاطین مسلمان طبیب مخصوص خود به نام فیلیپ را به سوی مشرق می فرستد، ولی مدتها می گذرد، نه از فیلیپ و نه از هیات همراه او خبری نمی شود. به روایتی این پریسترجان همان انوک خان یکی از خوانین ترک آسیای مرکزی بود که به آئین عیسی گرویده بود. ولی از سوی دیگر عده ای از نویسندگان قرون وسطایی نظر متفاوتی در حق این شخصیت افسانه ای دارند. رابی بنیامین یکی از معدود نویسندگان قرون وسطی است که از پیروان این پادشاه صحبت می کند. او می گوید :" پیروان این پادشاه مسیحی نیستند بلکه آنان همان کفار الترک یا غزان هستند که سلطان سنجر را شکست داده او را به اسیری گرفتند." [2] به عقیده أو اینان تاتاران وحشی استپ های آسیای مرکزی هستند که در صحرا زندگی می کنند و باد را پرستش می نمایند. رابی بنیامین می گوید که آنها به جای بینی فقط دو سوراخ دارند که از آنها تنفس می نمایند و نه شراب می خورند و نه نان بلکه گوشت خام می خورند. جالب اینکه اگر ترکان غز سلطان سنجر را مغلوب نمی- ساختند أو تهدیدی جدی برای صلاح الدین به شمار می رفت و چه بسا که او را از پیروز شدن بر صلیبیون باز می داشت. پس از صلاح الدین امپراطوری او به تدریج بین کسان دیگر تقسیم شد و حکومت پرقدرتش که مایه ترس و وحشت مسیحیان گشته بود از میان رفت. دیری نگذشت که مغولان تحت رهبری چنگیز خان بر قسمت اعظم دنیای متمدن آن روزگار دست یافتند و چنان کشتار و ویرانی راه انداختند که حمله غزان و وحشیگری آنها از خاطره ها رفت.

در صفحهٔ بعد نقشهٔ کامل سفر ربی بنیامین تودلا

[1] Prester John چنانکه خواهد آمد در واقع داستان پریستر جان واقعیتی ندارد.

[1] سه سفرنامه ،چاپ دوم ، ص ۱۰۲.

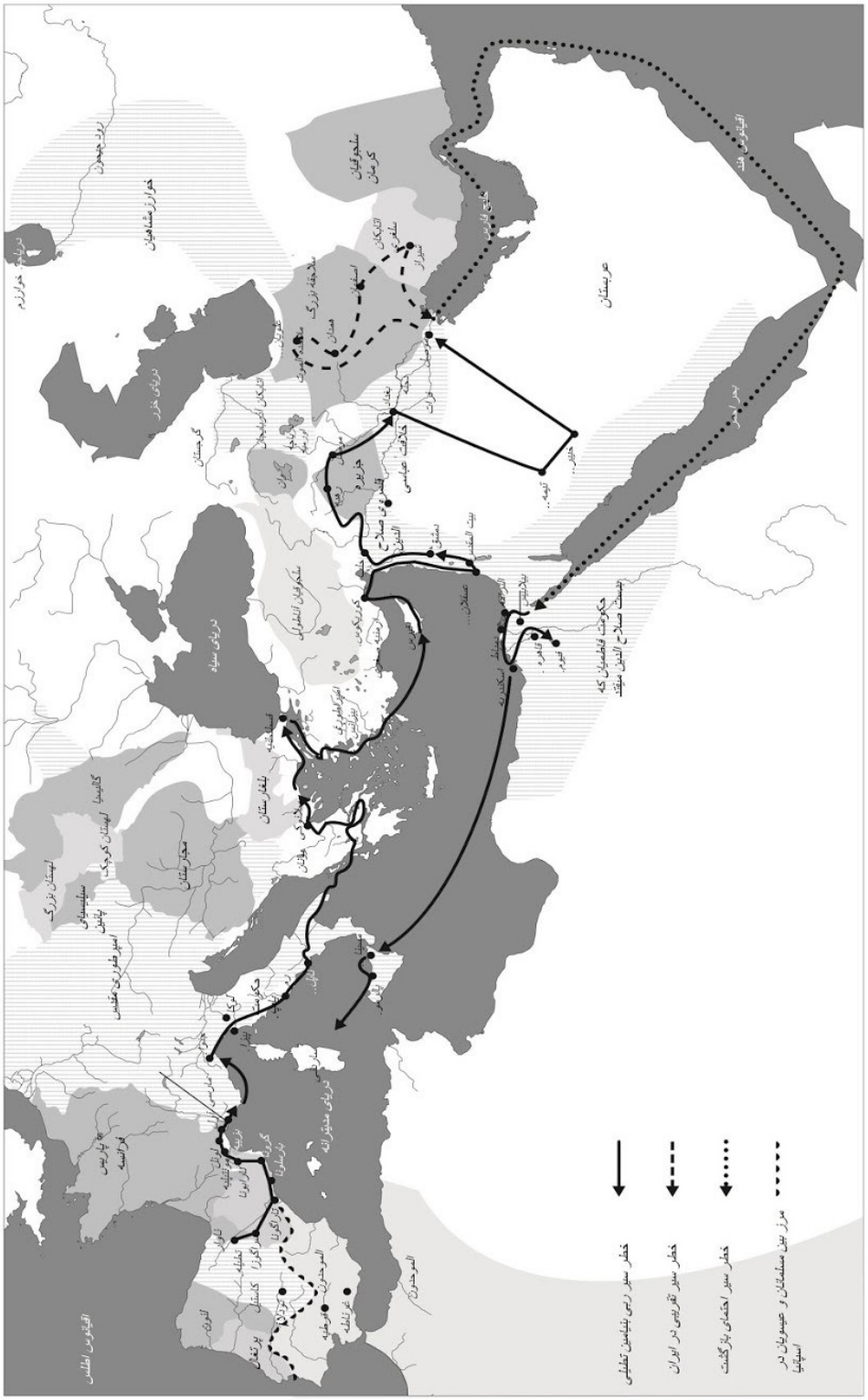
خط سیر رسمی بنیامین تطیلی
خط سیر تقریبی در ایران
خط سیر احتمالی بازگشت
مرز بین مسلمانان و جیمیان در اسپانیا

کشاکش بین اسلام و مسیحیت در دو مرحله دیگر به مدت طولانی ادامه یافت. پس از کشته شدن آخرین خلیفه عباسی به دستور هلاکو در بغداد در ۱۲۷۸ سلاطین اروپا و همچنین پاپها به صرافت افتادند که از مغولان علیه مسلمانان استفاده کنند، ولی این آرزو نیز با مسلمان شدن غازان خان به جایی نرسید. مرحله دوم پس از فتح قسطنطنیه به دست سلطان محمد فاتح در ۲۹ ماه مه ۱۴۵۳ بود که عثمانیان را حکمروای ترکیه و بعدها قسمت بزرگی از شرق میانه نمود و بار دیگر عالم مسیحیت و اسلام رو در روی هم قرار گرفتند.

در اواسط قرن دوازدهم یعنی بین سالهای ۱۱۶۵ و ۱۱۶۷ رابی بنیامین زادگاه خود شهر تطیله در شمال اسپانیا را ترک می گوید و پس از گذشتن از شهرهای ثروتمند و حاصلخیزی که در شمال خلیج لیون واقعند، اول به روم و سپس به جنوب ایتالیا می رسد. رابی بنیامین در شهر اوترانتو[۱] به کشتی نشسته از طریق جزیرهٔ کورفیو به یونان می رسد. او پس از پیمودن عرض شبه جزیره یونان به قسطنطنیه می رسد و از آنجا شرح مبسوطی می دهد. مثلا می گوید:

"دولت بیزانس از تمام ملل مردان جنگی اجیر می کند و آنها را (Loazim) یا بربریان می نامند، تا با سلطان مسعود[۲]، پادشاه توغرامیم (ترکها) بجنگنند، چون اهالی شهر قسطنطنیه مانند زنان قدرت جنگیدن ندارند."

پس از دیدار از جزایر دریای اژه و رودس رابی بنیامین اول به انطاکیه می رود، و سپس قسمت بزرگی از اطراف دریای مدیترانه را می پیماید و از شهرهای عمده ساحلی دیدن می کند که همه در دست صلیبیون بودند. رابی بنیامین در سفرنامه خود اول به تدمر[۳] و سپس به کاریتین[۴] می رود، در صورتی که در مسیر بنیامین کاریتین أول می آید و سپس تدمر. آدلر، مترجم

[1] Otranto

[۲] در مورد رابطه سلجوقیان و امپراطوری بیزانس رجوع کنید به فصل اول جلد پنجم "تاریخ ایران کمبریج". یهودیان بطور کلی ترکان را از اولاد توغرمه یکی از فرزندان یافث بن نوح می دانستند، و شاید هم لفظ ترغمین یا توغرامیم تحریفی از تراکمه باشد. بنیامین بیشتر صحبت از ترکان غز می کند ولی در اینجا منظور از سلطان مسعود، سلطان مسعود بن قلیج ارسلان است از سلاجقه روم که از ۵۳۹ تا ۵۵۸ سلطنت کرده است.

[3] Thadmer

[4] Caariteen

انگلیسی سفرنامه، فکر می کند که او مستقیما از بعلبک به تدمر رفته و موقع بازگشت از این شهر به کاریتین رفته است.

به درستی نمی توان گفت رابی بنیامین تا کجا در خاک ایران پیش رفته است و احتمال دارد که وضع آشفته ایران در زمان حمله غزان مانع پیشروی او شده باشد. أو مثل تمام شهرهای سر راه خود آماری از یهودیان همدان، ری و نهاوند می دهد، و به احتمال قوی او از این شهرها و مخصوصا از همدان به خاطر قبر استر و مردخای دیدن کرده، سپس به بصره بازگشته و از آنجا به جزیره کیش که مرکز تجارت خلیج فارس بوده است سفر کرده است. او در اینجا باید اطلاعات خود را راجع به هند و خاور دور که افسانه آمیز می نماید کسب کرده باشد. رابی بنیامین از جزیره کیش از طریق عدن به مصر رفته است و شرح مفصلی از این کشور می دهد.[۱]

در ترجمه آلمانی سفرنامه، که توسط گرونهوت و مارکوس آدلر ترجمه شده و خانم مهوش شاهق آن را به فارسی ترجمه کرده است، مطلبی درباره ایران و بعضی مناطق دیگر ذکر شده که در اینجا می آورم:

> به نظر می رسد که اقامت او در اصفهان طولانی بوده، زیرا می توان گفت که او از اصفهان برای گردش به شیراز، خیوه و سمرقند رفته است. آن طور که از نوشته های رابی بنیامین بر می آید، او در مسیر سفرش برخی سرزمین ها مثل طبس، قزوین و نیشابور را به چشم خود ندیده است. زیرا احوال این مناطق را از قول دیگران می گوید و اطلاعات او بر اساس شنیده های اوست و از خبررسان خود نام می برد. از این مطلب می توان نتیجه گرفت که او از سمرقند به اصفهان بازگشته است، زیرا از اصفهان به عنوان محلی یاد می کند که در آن این اطلاعات را به دست آورده است.
>
> درباره چین نیز می نویسد: "مردم می گویند " و از این راه مشخص می شود که او

[۱] سه سفرنامه ، از ص ۱۱۰ تا ص ۱۱۹.

کشور چین را نیز به چشم ندیده است. [۱]

با در نظر گرفتن جنگها و کشاکشی که میان صلیبیون و مسلمانان وجود داشت می توان فهمید که چرا رابی بنیامین برای دیدن شهرهای عمده فلسطین این همه راه های پر پیچ و خم را برگزیده است. وی از دمشق که در آن زمان پایتخت نورالدین زنگی بود به بغداد می رود و خلیفه عباسی را در آنجا می بیند. بعد از بغداد رابی بنیامین به ایران می رود. وضع ایران در این روزگار به علت حمله غزان به خراسان فوق العاده نا آرام بود و احتمال اینکه رابی بنیامین خیلی در خاک ایران پیشرفته باشد کم است و به نظر می رسد که او فقط چند شهر ایران را دیده است. مسیر او در ایران عجیب است مثلا رابی بنیامین از بصره به "نهر سامرا" و از آنجا به رودبار و سپس به نهاوند می رود. در یک نسخه دیگر از سفرنامه رابی بنیامین اول به بصره و سپس به جزیره کیش که مرکز فعالیت های تجاری بود می رود، و از آنجا از راه عدن به مصر سفر میکند.

رابی بنیامین تصویری زنده از وضع مصر و آسایش و رفاه مردم به دست می دهد. صلاح الدین ایوبی سبب این صلح و آسایش بود، ولی از او در سفرنامه ذکری نیست. برکناری خلیفه فاطمی در ۱۰ سپتامبر ۱۱۷۱ اتفاق افتاد و مرگ او اندکی بعد توجه کسی را جلب نکرد. صلاح الدین همچنان به عنوان قائم مقام نورالدین به حکمرانی خود در مصر ادامه داد و به تدریج جزیره، دیار بکر و یمن را به متصرفات خود افزود و چون نورالدین زنگی بلاعقب بود پس از مرگ او در سال ۱۱۷۳ (۵۶۹ هجری) شام و حلب و دیگر مناطق حکومت او را به زیر سلطه خود در آورد. البته دلیری های صلاح الدین در جنگ با صلیبیون، فتح اورشلیم در سال ۱۱۸۴، اسارت ریچارد شیردل و شکست جنگهای صلیبی سوم باعث نگرانی خاطر شدید غرب شده بود.

رابی بنیامین سفرهای خود را بین جنگهای اول و دوم صلیبی انجام داد و چنان که گذشت با

[۲] سفرنامه رابی بنیامین تو دولایی از ترجمه آلمانی مارکوس و گرونهوت، ترجمه مهوش ناطق، تهران، سازمان فرهنگی سیاحتی کوثر، ۱۳۸۰، ص ۳۲ .

وجود اینکه به احتمال زیاد فقط قسمتی از ایران را دیده است و نقاطی چون چین و سیلان را از روی مسموعات خود وصف کرده است و پایش به آنجاها نرسیده است باز اثر وی دارای اهمیت خاصی است.

***

می توان گفت که با وجود نقل مفصل روایات افسانه آمیز، قسمت اعظم گفته های او مقرون به حقیقت می باشد. از داستانهای نامحتملی که نقل می کند یکی اینکه می گوید قبر دانیال نبی در شوش در کنار رودخانه دجله (؟) قرار داشت. چون به علت آمدن زوار یهودیان یک طرف رودخانه از منافع مادی برخوردار می شدند، نزاع بین دو دسته یهودیان ساکن دو سوی رود در

مقبرهٔ دانیال نبی در شوش

می گرفته است. بالاخره قرار می شود، هر سال بقایای پیغمبر را در یک طرف رود قرار دهند. سلطان سنجر از این قضیه آگاه می شود و دستور می دهد بقایای دانیال را در تابوتی بلورین قرار دهند و از پلی که بر روی رود مذکور بود آویزان کنند.[1]

[1] صفحه ۵۳ آدلر و صفحه ۹۴ سه سفر نامه

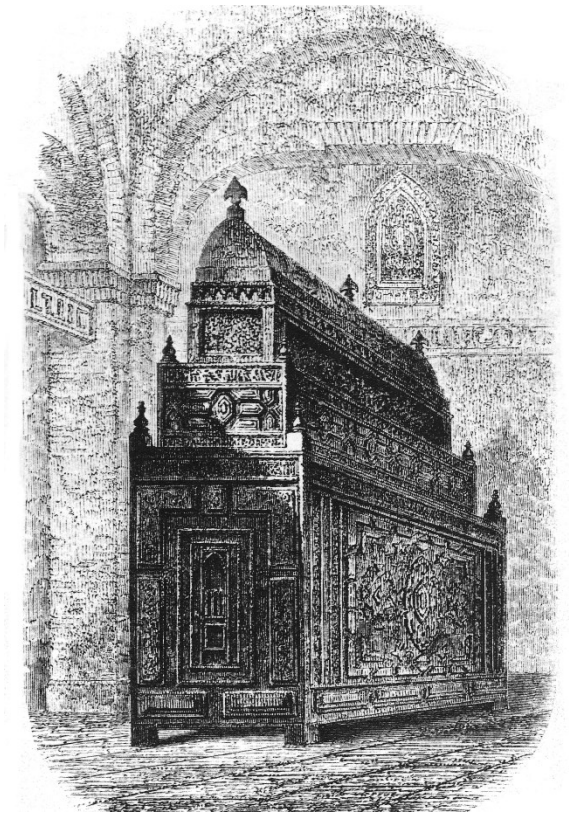

نقاشی از مقبره استر و مردخای اثر اوژن فلاندن

رابی بنیامین اولین اروپایی است که به ذکر فدائیان اسماعیلی و "شیخ الجبل" یا "پیر مرد کوهستان" یا "داعی الدعات" در ایران و سوریه می پردازد که بعدها در أدبیات اروپایی شهرتی افسانه ای می یابد. می گوید:

در نهاوند چهار هزار یهودی ساکن اند و از آنجا تا سرزمین ملاحده چهار روز راه است. این مردم در کوههای بلند زندگی می کنند و پیرو دین محمد نیستند، بلکه شیخ سرزمین حشاشین [۱] را پرستش می کنند.

این عده تحت فرمان شاه ایران هستند و تنها برای غارت و گرفتن اموال دیگران از

[۲] . ایضاً ص ۹۵ همان کتاب، در اصل حشاشیم. Hashashim یا Hashishim است و از همین کلمه Assassin در فرانسه با انگلیسی آمده است.

مقبرهٔ استر و مردخای در همدان و درب سنگی باستانی آن

آنجا فرود می آیند و سپس به کوههای مزبور باز می گردند و کسی نمی تواند بر آنها غلبه کند. در میان این قوم چهار فرقه یهودی هستند که همراه آنان به جنگ می‌روند."[1]

همکاری یهودیان با فدائیان اسماعیلی جالب است و هاجسن در مقاله خود درباره اسماعیلیه میگوید که هرچند قلاع فرقه اسماعیلیه در زاگرس جنوبی از دست ایشان درآمده بود، اما هنوز در شمال زاگرس و در لرستان با همکاری قبایل یهود قلاع خود را حفظ کرده بودند.[2] از جمله مطالبی که در این سفرنامه درباره ایران آمده است یکی طغیان جوانی یهودی به نام داود الروی یا (الروحی) در شهر عمادیه (در کردستان عراق) می باشد که در حدود سال ۱۱۶۰ م. ۵۵۴ ه) علیه شاه ایران قیام می کند و خود را ناجی موعود می خواند.

یهودیان بسیار بر او گرد می آیند، ولی عاقبت هنگامی که می خواسته است با خدعه بر قلعه حاکم شهر تسلط یابد به قتل می رسد. موضوع دیگر حمله کفار الترک یا ترکان غز و گرفتاری سلطان سنجر می باشد. داستانی که رابی بنیامین از لشکرکشی سنجر نقل می کند نامحتمل می

[1] سه سفرنامه، ص ۹۵.

[2] Cambridge History of Iran, Vol V, P. 445

نماید، ولی وصفی که از ترکان می کند جالب است:

"آنها باد را پرستش می کنند و در صحرا زندگی می کنند. نه نان می خورند و نه شراب، بلکه از گوشت ناپخته تغذیه می کنند، این ملت دماغ ندارند بلکه به جای آن دو سوراخ است که از آنها تنفس می کنند."[1]

مسافرت رابی بنیامین به بغداد چهار یا پنج سال پس از سفر خاقانی شروانی بدانجا صورت گرفته است. تحفهٔ العراقین، که به سال (۵۵۰ ه؛ ۱۱۵۵م.) نگاشته شده است، شرحی شاعرانه از باغها و قصرهای بغداد می دهد، ولی رابی بنیامین بیش از خاقانی به شرح بغداد می پردازد. به طور کلی از هر دو اثر بر می آید که خلفا در دوره تسلط سلاجقه قدرت زیادی نداشتند و بیشتر وقت خود را صرف ساختن باغها و قصرها می کردند.[2] در این زمان خلیفه عباسی المسترشد بالله بود و رابی بنیامین شرح می دهد چگونه مسلمانان از نقاط دور به دیدن او می آمدند و دامن لباسش را می-بوسیدند، و می گوید:

هر یک از برادران و افراد خانواده خلیفه جایگاهی در قصر او دارد، ولی همه محبوس اند و مراقبینی دارند تا مبادا علیه خلیفه قیام کنند. زیرا برای یکی از اسلاف او اتفاق افتاد که برادرانش علیه او برخاستند و دیگری را به خلافت برداشتند ... از آن پس حکم شد که تمام اعضای خانواده باید محبوس شوند تا نتوانند علیه أو برخیزند. تمام این عده در قصر او در میان جلال و نعمت فراوان به سر می برند و صاحب دهات و شهرهایی هستند که گماشتگان عایدات آنها را برایشان می آورند . در قصر خلیفه عمارات بزرگ با ستونهای مرمر، نقره و طلا و سنگهای نایاب حجاری شده وجود دارد و پر است از ثروت بی حساب، برجهای پر از زر و سیم، البسه ابریشمین و سنگهای گرانبها.

[1] سفرنامه رابی بنیامین، آدلر، ص ۶۰ و سه سفرنامه ص ۱۰۲.

[2] . Guy Lestrange, Baghdad During the Abbaside Caliphate, from Contemporary Arabic and Persian Sources, London, 1900.

سپس رابی بنیامین به شرح مراسم عید قربان و ردای خلیفه (که گویا مرادش بُرد نبوی باشد) می پردازد و بعداً از شهر بغداد سخن می گوید:

قصر خلیفه در (این سوی) رودخانه است و او در ساحل (مقابل،) شعبه ای از فرات که از کنار شهر می گذرد، بیمارستانی مشتمل بر تعدادی خانه و نوانخانه بنا نهاده است تا بیماران فقیری که به شهر می آیند معالجه شوند. هر بیماری که بدانجا می آید به خرج خلیفه نگاهداری و معالجه می شود. در حدود شصت پزشک دواخانه دارند که از قصر خلیفه تمام دارو و دیگر مایحتاج آنها داده می شود. بنای دیگری است به نام دارالمارستان (کذا) برای نگاهداری دیوانگانی که در اثر گرمای تابستان دیوانه شده اند و آنها را در زنجیر نگاه می دارند تا در زمستان عقلشان باز گردد. هنگام اقامت در آنجا غذای آنها از طرف خلیفه می رسد و پس از بهبودی وقتی که می خواهند به خانه های خود بازگردند، از هر یک مبلغی پول دریافت می دارند. هر ماه مأمورین خلیفه می-پرسند و تحقیق میکنند تا کسانی را که عقل خود را بازیافته اند مرخص کنند.[۱]

و اما هدف از مسافرت رابی بنیامین چه بوده است؟ در قرون وسطی یهودیان زیاد سفر می کردند و رابطه بین اجتماعات یهودی را در نقاط مختلف برقرار می ساختند. جالب اینکه در کمتر جایی اجتماعات یهودی وجود نداشت و همان طور که در سفرنامه رابی بنیامین می بینیم تقریبا در تمام شهرهای بزرگ جماعتی از یهودیان زندگی می کردند. سیاح یهودی هم از زبانی مشترک یعنی زبان کتاب مقدس که بین همه یهودیان رواج داشت استفاده می کرد و هم از میهمان نوازی هم کیشان در شهرهای مختلف بهره مند می شد. در زمان مسافرت رابی بنیامین مرفه ترین و ثروتمند ترین اجتماع یهودیان در اروپا یعنی آلمان مورد تجاوز مسیحیان قرار گرفته و به صورت

[۱] ایضاً ص ۵۸ و ۵۹ کتاب سفرنامه بنیامین (آدلر)، ص ۸۱ سه سفرنامه. در بغداد چند بیمارستان بوده است گویا منظور رابی بنیامین بیمارستان المستنصریه می باشد که در غرب بغداد بود و مدت سه قرن مدرسه بزرگی برای پزشکی به شمار می رفت.

وحشتناکی خسارت دیده بود و خود اجتماعات یهودی در اسپانیا که مدتها مورد حمایت سلاطین عرب أندلس بودند از طرف پادشاهان قرطبه مورد ایذاء و اذیت قرار گرفته، و این یهودیان در صدد پیدا کردن حامیان جدید بودند. اگر توجه کنیم می بینیم که رابی بنیامین برای اجتماعات یهودی مستقل که رؤسای خود را دارند و به کسی باج نمی دهند اهمیت خاصی قائل است و از آنها به تفصیل سخن می گوید. از سوی دیگر رابی بنیامین از مسائل تجارتی مورد توجه یهودیان زیاد گفتگو می کند. شاید علت مسافرت او هم یافتن حامیان و اجتماعات مستقل یهودی و هم ایجاد روابط تجاری بین یهودیان بوده است. به علاوه به عنوان یک یهودی مؤمن و معتقد می خواست از وضع زندگی همکیشان خود و کم و کیف فعالیت های آنان آگاه گردد. به هر تقدیر آنچه از خود به جای گذاشته تصویری است جالب از وضع سیاسی و اجتماعی ممالک سر راه خود در دوره بین جنگ های دوم و سوم صلیبی، هرچند که البته هدف اصلی او وصف اجتماعات یهودیان در وهله اول است و بعدا مردمان دیگر.

از شخصیت و زندگی رابی بنیامین واقعا چیزی نمی دانیم. مقدمه کوتاهی که توسط کاتبی ناشناس در آغاز می آید زیاد بر معلومات ما نمی افزاید، و می گوید که او در سال ۱۱۷۳ به تطیله برگشته است. در تاریخ مسافرت أو اختلاف هست. عده ای آغاز آن را سال ۱۱۵۹ می-دانند. آدلر از روی قرائن تاریخی و به حوادثی که بنیامین اشاره می کند می گوید که مسلما أو بین ۱۱۶۵ و ۱۱۶۷ در رم بوده و بین ۱۱۶۶ و ۱۱۷۱ خارج از اروپا بوده است. عزرا حداد از سبک ساده نویسی بنیامین نتایجی می گیرد. او می گوید که قرن دوازدهم میلادی عصر طلایی ادبیات عبری در اسپانیا بود و اکثرا هم سبک نوشتاری ادبی فصیح و بلیغی داشتند، و این درست برعکس سبک بنیامین است که سبکش ساده و حتی تا حدی تجاری است. از این مطلب و این که بنیامین در هر فرصتی از امکانات داد و ستد صحبت می کند عزرا حداد أو را یک سیاح تاجر" (Commercial Traveler) می خواند. در ضمن به نظر می رسد که بنیامین عربی هم می دانسته است زیرا که در اسامی عربی زیاد اشتباه نمی کند و در یک مورد یک جمله کامل عربی را نیز می آورد. و در مورد چاپ های مختلف سفرنامه رابی بنیامین باید گفت که هنوز

هم متن اصلی آن همان است که آ. آشر در ۱۸۴۰ به عبری فراهم کرده است و ترجمه انگلیسی آن را هم داده است. چاپ دوم در ۱۸۴۱ توسط آشر انجام شده و حواشی بسیار دقیق و مفید توسط دانشمندانی چون زونز [1] و راپو پرت [2] هم چنین مقالاتی مبسوط جالب در مورد جغرافی نویسان و سیاحان یهودی قرون وسطایی یهود به این کتاب اضافه شده است.

خود آشر از ۲۳ چاپ مختلف این سفرنامه اسم می برد که مورد استفادهٔ او بوده است، ولی در اساس او متن سفرنامه را بر اساس دو نسخه اساسی گذاشته است: یکی چاپ الیعذر بن گرشون [3] در قسطنطنیه به سال ۱۵۴۳ میباشد، و دیگری نسخه ای است مشهور به چاپ فرارا [4] که توسط ابراهام اسکوئه در سال ۱۵۵۶ در شهر فرارا انجام گرفته است. این شخص ناشر مشهور تورات به اسپانیولی هم میباشد. این کتاب را من سالها پیش از روی متن انگلیسی که آدلر براساس چاپ آشر کرده بود به فارسی ترجمه کردم، و آن را با ترجمه عربی سفرنامه رابی بنیامین که توسط عزرا حداد از متن عبری ترجمه کرده است مقابله کرده ام.

Tudela of Benjamin of Itinerary The,Translation Critical Text, Translation and Commentary by Marcus Nathan Adler, New York, 1966.

رحله بنیامین للرحاله الربی بنیامین بن بونه التطیلی النباری الاندلسی (۵۲۹-۵۶۱ هجری و ۱۱۴۵-۱۱۷۳ میلادی) ترجمها عن الاصل العبری و علق حواشیها و کتب ملحقاتها عزرا حداد ، مع المقدمه من عباس العزاوی، بغداد، ۱۹۴۵ .

[1] Aryeh Leb ben Moses Zunz
[2] Abraham Rapoport
[3] Elizer ben Gershon
[4] Ferara edition

قسمت های مربوط به ایران از سفرنامۀ ربی بنیامین اهل تودلای اسپانیا

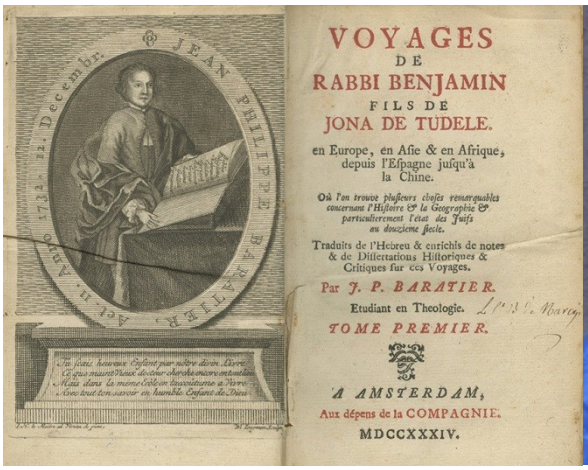

پرتره ای از ربی بنیامین اهل تودلا جلد نسخۀ قدیمی سفرنامه – ترجمۀ فرانسه

[...] در یمن سه هزار یهودی هستند و در میان آنها مردان دانشمند (دیان) و رابی زیادند. از اینجا تا بصره پنج روز راه است که در کنار رود دجله واقع است. در بصره ده هزار یهودی ساکنند و در میان آنان مردان ثروتمند و دانشمند زیاد است. از اینجا هم تا رود سمره که آغاز سرزمین ایران است دو روز راه است. ۱۵۰۰ یهودی نزدیک آرامگاه عزرا زندگی می کنند که از اورشلیم برای دیدن اردشیر شاه رفت و در اینجا فوت کرد. در مقابل آرامگاه کاهن عزرا کنیسه بزرگی قرار دارد. مسلمانان هم به خاطر احترامی که به او دارند عبادتگاهی در آنجا ساخته اند و به خاطر او هم یهودیان را دوست دارند. مسلمانان هم برای نیایش به اینجا می آیند.[۱]

از اینجا تا خوزستان [۲] که همان ایلام است چهار روز راه است. تمام ایالت مسکون نیست و فقط

---

[۱] منظور اردشیر دراز دست (۴۶۵ ۴۲۵ ق.م.) است که در سفر عزرا و نحمیا ۱۰۲ ذکر می شود. یاقوت قبر عزرا را در دهکده میسان قرار می دهد، و لایارد در بیست و پنج میلی محل پیوستن دجله و فرات به یکدیگر در جایی به نام قرنا شرح بنایی را می دهد که می گویند قبر عزراست ولی نه از کنیسه و نه از مسجدی که رابی بنیامین شرح میدهد اثری هست.

[۲] خوزستان را یونانیان (Susianne) می خواندند و در تورات (پیدایش ۱:۱۴) "ایلام " و یا "عیلام" خوانده شده است ولی البته این خود دولت مستقلی بوده در قرن بیست و چهار قبل از میلاد که عیلامیان خوانده میشد.

قسمتی از آن مسکون است. در میانه آن ویرانه های شوشان (شوش) [۱] و در آن خرابه های قصر خشایارشاه [۲] است، که بنایی است بزرگ و بسیار قدیمی. این شهر ۷۰۰۰ یهودی و چهارده کنیسه دارد. در مقابل یکی از کنیسه ها مقبره حضرت دانیال علیه الرحمه است. رود دجله [۳] شهر را به دو قسمت تقسیم می کند و میان آن دو پلی است. در یک قسمت که یهودیان سکنی دارند قبر دانیال واقع است. در اینجا بازارهایی بودند با دکان های پر از امتعه که به وسیله آن یهودیان به ثروت رسیدند. در آن سوی پل بازار و بازرگانی نیست و فقط کشتزار و باغات است. اهالی این طرف حسادت کرده گفتند: "تمام این رونق و ثروت به خاطر این است که حضرت دانیال در آن سوی دیگر دفن گشته است." و از ساکنان سوی دیگر خواستند که قبر دانیال را به میان آنها آورند، ولی آنها قبول نکردند. کشاکش بین دو طرف سالها به طول انجامید و عاقبت طرفین به نتیجه عاقلانه ای رسیدند که یک سال تابوت دانیال را در یک سو و سال دیگر در سوی دیگر رود قرار دهند. پس از مدتی سنجر شاه بن ملک شاه، که بر ایران حکمروایی می کرد و چهل و پنج پادشاهی زیر فرمان او بود، به اینجا آمد. او را سلطان فارس الکبیر (که در عربی به معنی پادشاه با قدرت ایران است) می نامند، و او از رود سمره تا شهر سمرقند و از رودگوزان تا شهرهای ماد و کوههای شفتون [۴] حکومت می کند. او همچنین بر تبت و جنگل هایی که در

---

[۱] شوش بین کارون و کرخه، در فاصله ۳۰ میلی شوشتر واقع است. حفریات اخیر قصر بزرگ داریوش را بیشتر بیرون آورده است که داستان استر و خشایارشاه که در کتاب استر ***تورات*** شرح آن می آید در اینجا اتفاق افتاده است.

[۲] در متن اشویروش و او خشایارشاه پسر داریوش (۴۲۵-۴۶۵ ق. م.) است که به گفته کتاب مقدس کشور او از هند تا حبشه گسترده می شد (سفر استر ۱:۱ و10:1) و ناوگان بزرگ او در سالامیس شکست می خورد.

[۳] در ترجمه حداد این رود "اولای" است که نام قدیم رود کرخه است. دکتر عسگر بهرامی می گوید که مراد نویسنده رود (شائور /شاوور) است.

[۴] شرح رود گوزان قبلا گذشت و کوههای شفتون بنا بر آدلر باید شامل کوههای زاگروس و قسمتی از کوههای کردستان باشد، ولی عزرا حداد آنها را خفتیان (نیز:حبتون، خفتون، و یا هفتون) خوانده و از کوههای کردستان دانسته است. در نقدی که دکتر عسگر بهرامی بر ترجمه "سه سفرنامه " نوشته (گزارش میراث، فروردین و تیر ۱۳۹۴) به نقل از معجم البلدان یاقوت ، حبتون را کوهی در موصل: هفتون را شهرکی نزدیک اربیل : و خفتیان را قلعه ای بزرگ در اربیل دانسته است.

آنها حیواناتی یافت می شود که مشک از آنها حاصل می شود [۱]حکم می راند، و از این سو تا آن سوی امپراطوری او چهار ماه راه است. هنگامی که امپراطور بزرگ سنجر، پادشاه ایران، دید که تابوت دانیال را از این سوی رود به آن سوی رود می آورند و همراهش جمعیت زیادی از یهودیان، مسلمانان و غیر یهودیان از پل می گذرند، از علت این کار پرسید، و تمام ماجرا به او گفته شد. او گفت: "چنین کار زشتی سزاوار نیست که بر دانیال پیغمبر کرده شود. من فرمان می دهم که پل را از دو طرف اندازه بگیرید و تابوت چوبین دانیال را در تابوتی از بلور قرار دهید و با زنجیرهای آهنین آن را از وسط پل بیاویزید. در این نقطه شما باید کنیسه ای بسازید تا هرکس که بخواهد، خواه یهودی یا غیر یهودی، او را زیارت نماید. امروزه هم تابوت از آنجا آویزان است. همچنین به خاطر احترام به دانیال دستور داده است که یک میل به بالا و یک میل به پائین رودخانه هیچ کس ماهی نگیرد.[۲]

از اینجا تا رودبار که بیست هزار یهودی دارد سه روز راه است، و در میان آنها مردان دانشمند و ثروتمند زیاد است، ولی یهودیان اینجا زیر ستم زیادی هستند. از اینجا تا نهاوند دو روز راه است. در نهاوند چهار هزار یهودی ساکنند و از آنجا تا سرزمین ملاحده چهار روز راه است. این مردم در کوههای بلند زندگی می کنند و پیرو دین محمد نیستند. بلکه پیرمرد سرزمین حشاشین [۳] را پیروی می کنند. آنها تحت فرمان شاه ایران نیستند. در کوههای بلند ساکنند و از آنجا برای

---

[۱] مارکو پولو درباره تبت می نویسد (کتاب دوم فصل ۱۴) در این سرزمین حیواناتی هستند که مشک ازآنها حاصل می شود و
تاتاران سگ های خوب و بزرگی دارند که به خوبی این حیوانات را می گیرند و به خاطر این همیشه تا تاران مقدار زیادی مُشک دارند.

[۲] قبر دانیال بین شوشتر و دزفول در کنار رود شاوور یکی از شعبه های کارون و روبروی تپه ارک است.در تورات اسم این رود اولای است (دانیال فصل ۸، ۲) مادام دیالافوی و لاپارد به دقت قبر دانیال و قصر داریوش و ابنیه دیگر را شرح داده اند. در مورد قبر دانیال داستانهای زیادی وجود دارد و به گفته آدلر بیشتر داستانهای مسلمانان است که جای آن را معین می کند.

۳ پیر مرد کوهستان نامی بود که نویسندگان اروپائی قرون وسطی به حسن صباح دادند. در اصل حشاشیم نوشته شده است، چنانچه گذشت هاجسن در ***فرقه اسماعیلیه*** (ترجمه فریدون بدره ای، ص ۱۹۷) ضمن نقل گفته رابی بنیامین درباره چهار فرقه یهودی که با حشاشین می زیسته اند و همپای آنها در جنگ ها و کشتارها شرکت کرده اند می گوید: "صحت این مطلب را ممکن است با اشاره ای که در قیام حسن دوم به اسماعیلیانی که از عراق و خراسان و دیلمان آمده بودند، شده است تأیید کرد. باز هاجسن در جلد پنجم تاریخ ایران که از طرف دانشگاه کمبریج چاپ شده (ص ۴۴۵) گوید: اگرچه

غارت و گرفتن أموال فرود می آیند و سپس به کوهها باز می گردند و کسی نمی تواند بر آنها غلبه کند. در میان آنها چهار فرقه یهودی وجود دارد که همراهشان به جنگ می روند. مردان دانایی نیز در میان یهودیان این سرزمین وجود دارند. رهبری اینها را رئیس یهودیان در اسارت که مقیم بابل است بر عهده دارد.

از اینجا تا عمادیه [۱] که در حدود بیست و پنج هزار نفر یهودی دارد پنج روز راه است. این اولین جوامع یهودی است که در کوههای شفتون وجود دارد و تعداد آنها بیش از صد می باشد. از اینجا سرزمین ماد شروع می شود و یهودیان اینجا به دوره اول اسارت تعلق دارند، که شاه شلمناصر[۲] بیرون آورد. آنها به زبانی تکلم می کنند که ترجمه عهد عتیق به کلدانی بدان نوشته شده است، و در میان آنها مردان عالم وجود دارند. جوامع یهودی از ایالت عمادیه تا ایالت گیلان، که در حاشیه پادشاهی ایران قرار دارد، و تا آنجا بیست و پنج روز راه است، گسترده اند. آنها تحت فرمان شاه ایران هستند و جزیه ای که سالانه توسط مأمورین خود می گیرد یک امیری [۳] طلا است که ارزشش برابر ثلث یک ماراودی " [۴] است (این مالیات را باید تمام افراد ذکور بالاتر از پانزده سال در سرزمین اسلام بپردازند).

ده سال پیش از این تاریخ در شهر عمادیه مردی موسوم به داود الروی[۵] بیرون آمد. او پیش

قلاع اسماعیلیه در زاگرس جنوبی از دست ایشان درآمده بود در شمال زاگرس، در لرستان، با همکار ی قبایل یهودی قلاع خود را حفظ کرده بودند

[۱] عمادیه از توابع دیار بکر است که در اصل قلعه ای بوده است به نام آشب از آن اکراد که بعد از ویرانی آنجا عمادالدین زنگی بن آقا سنقر در تجدید بنای آن کوشید و اسم خود را بدان داد. (از لغت نامه دهخدا).

[۲] Shalmanezar باید شالمانزار چهارم باشد که از ۷۲۷ تا ۷۲۲ ق. م حکومت و فتوحات زیادی کرده است.

[۳] امیری مسکوک زری بوده است. صاحب *فارسنامه بلخی* گوید: نقد (اهل یزد) را زر امیری گویند کیسه دینار از آن دیناری سرخ ارزد. (ص ۱۲۲)

[۴] از نام سلسله المرابطین که از ۱۰۵۵ تا ۱۹۴۷ میلادی در اسپانیا سلطنت کرده اند گرفته شده Maravedi است و این سکه تا ۱۸۴۸ رایج بوده است

[۵] اسم اصلی داود الروحي مناخم بن سموئیل بود. اسم او همان کلمة الروحی است که زبانهای اروپایی به صورت الروی درامده و هنوز هم به عنوان اسم خاص به کار می رود. بعضی هم اسم او را از شهر ری "الرازی" دانسته اند، تاریخ این طغیان باید ۱۱۶۳ میلادی باشد و شاید هم چند سال پیش تر

حسدای، رئیس یهودیان در اسارت، و رئیس مدرسه گائون یعقوب در بغداد، تلمذ کرد و در شرع اسرائیل، تلمود و احادیث و قوانین شفاهی مربوط به آن با تمام حکمتهای مسلمانان و نوشته های جادوگران و غیب گویان و ادبیات غیر مذهبی را فرا گرفت. او به فکر افتاد علیه شاه ایران قیام کند و یهودیانی که در کوهستانهای شفتون زندگی می کنند به دور خود جمع کند و با تمام ملل بجنگد تا به تسخیر اورشلیم موفق شوند. او معجزات ساختگی به یهودیان نشان داد و گفت: "خدای تبارک و تعالی مرا برای گرفتن أورشلیم و رها ساختن شما از بندگی غیر یهودیان فرستاده است." یهودیان گفته های او را باور کردند و الروی را ناجی موعود خواندند. هنگامی که پادشاه ایران خبر یافت امر به احضارش داد تا با او گفتگو کند. الروی بی باکانه به دیدار او رفت و در جواب شاه که پرسید: "آیا تو پادشاه یهود هستی؟" گفت: "بلی." پس شاه خشمگین گشت و فرمود او را گرفته به زندان شاهی که در شهر طبرستان در کنار رود گوزان[1] واقع است و زندانیان را تا روز مرگشان دربند نگه می دارند ببرند. در پایان روز سوم هنگامی که پادشاه با شاهزادگان نشسته و درباره یهودیان یاغی شور می کردند داود ناگهان در برابر آنها ظاهر شد. او بی آنکه کسی خبر یابد از زندان گریخته بود. شاه چون او را دید پرسید: "کی تو را آزاد ساخته و به اینجا آورده است؟" الروی گفت: "عقل و مهارت خودم، زیرا که من نه از تو و نه از خدمتکارانت باک دارم." آنگاه پادشاه بانگ زد که او را بگیرند ولی خدمتکاران جواب دادند: "گرچه صدایی می شنوند کسی را نمی بینند،" و شاه و شاهزادگان از تردستی او متعجب شدند. الروی گفت: اکنون من به راه خود خواهم رفت." و چنین نیز کرد. شاه و شاهزادگان و خدمتکاران او را تعقیب کردند تا به کنار رودخانه رسیدند. آنگاه الروی ردای خود را بر روی

از آن. راهی بنیامین باید موقع بازگشت در حدود سپتامبر ۱۱۷۱ از مصر گذشته باشد. در اینجا هنگامی که او در بغداد بود ده سال از طغیان الروحی می گذشت. بدین جهت ۱۱۶۰ آخرین تاریخ محتملی است که می توان برای این حادثه تصور کرد.
در ضمن نخست وزیر یهودی ملکه ویکتوریا، بنجامین دیزرائیلی داستان طغیان داود الروحي را به صورت رومانی تحت عنوان (The Wondrous Tale of Alroy) در سه جلد نوشته است.

[1] گوزان یا جوزان رودی است که ذکر آن در کتاب دوم پادشاهان (۱۷ - ۶) آمده بنا به عقیده بعضی از شارحین ***تورات*** همان قزل اوزن است و بعضی آن را رود ارس دانسته اند.

آب پهن کرد و از آن بگذشت و آنها نیز سوار قایقهای کوچکی شدند تا او را برگردانند و چون نتوانستند گفتند: "هیچ جادوگری چون او در دنیا نیست." همان روز به وسیله اسم اعظمی که می دانست مسافرتی ده روزه به شهر عمادیه کرد و آنچه بر او گذشته بود به یهودیان گفت و آنها را از دانایی خود متعجب ساخت.

سپس پادشاه ایران پیامی به امیرالمؤمنین خلیفه مسلمانان در بغداد فرستاد و از او خواست رئیس یهودیان در اسارت و رئیس مدرسه گائون یعقوب را برحذر دارد تا جلوی نقشه های داود الروی را بگیرند، و تهدید کرد که در غیر این صورت تمام یهودیان مملکت خود را به قتل خواهد رسانید. در آن وقت جوامع یهودیان در ایران در زحمت افتاده بودند و رئیس یهودیان در اسارت و رئیس مدرسه گائون یعقوب به الروی پیغام فرستادند که هنوز هنگام رهایی فرا نرسیده است و ما علامات آن را مشاهده نکرده ایم. با توسل به زور هیچ کاری به نمی شود. اکنون فرمان ما این است که تو از نقشه های خویش دست برداری و الا تکفیر خواهی گشت. آنها نامه را به امیر زاکای در موصل و رابی یوسف برهان الملك، منجم آن شهر فرستادند و از آنها خواستند تا نامه را به الروی بفرستند و خودشان نیز نامه ای به الروی نوشتند، ولی او از این هشدار متنبه نگشت.[1]

سلطان دیگری به نام زین الدین که بر دمشق[2] حکومت می کند و خراجگزار شاه ایران است

---

[1] عزرا حداد شرحی درباره "فتنه داود ابن الروحي" می گوید که قبل از او هم از این نوع مدعیان ناجیگری (به قول او دجالین) بودند، و تاریخ عصیان الروحی را همان سال ۱۱۶۰ می داند، عزرا حداد می گوید بیشتر اطلاع ما از بنیامین است، ولی از یک منبع دیگر به نام **بذل المجهود في افحام اليهود** (چاپ قاهره ۱۹۳۹) تألیف یک یهودی مسلمان شده معاصر الروحی به نام سموئیل بن یحیي المغربي نقل می کند که شاهد عینی وقایع بوده است. هر چند که عزرا حداد تبلیغات ضد یهود سموئیل را نمی پسندد، اما اطلاعات او را نقل می کند. سموئیل می گوید که الروحی بیشتر در میان یهودیان آذربایجان تبلیغ می کند که ساده لوح تر از یهودیان دیگر بودند." خود سموئیل هم به خدمت جهان پهلوان از اتابکان آذربایجان می پیوندد و در ۵۷۰/ ۱۱۷۴ در مراغه در می گذرد.

[2] در اصل پادشاه "ترغمین". چنانکه گذشت رابای بنیامین سلجوقیان و گاهی ترکمانان را به این نام می خواند. آدلر می گوید که این امیر ممکن است زین الدین ترکمانی حکمران اربیل باشد که در سال ۱۱۶۷ م. به صلاح الدین ایوبی پیوست و در فتح مصر شرکت داشت. ولی عزراحداد از زین الدین دیگری نام می برد و می گوید که او زین الدین علی بن بکتکین ترکمانی است که در سال ۵۳۹ هجری و نواحی اطراف آن رسید و در ۵۶۳ هجری (۱۱۶۳م.) وفات یافت.

از سوی دیگر آدلر از ترجمه آلمانی همان رسالهٔ سموئیل فوق الذکر اطلاعات زیر را نقل می کند که اسم اصلی الروحي یا الروی منا خیم بود. او جوان صاحب فضل و خوش قیافه ای بود و ادعای ناجی موعود بودن را می کند، و پیروانش مخفیانه داخل شهر شده می خواهند حکومت را به دست بگیرند

شخصی را پیش پدرزن داود الروی فرستاد و به او ده هزار سکه طلا رشوه داد تا داماد خود را پنهانی به قتل رساند. او نیز به خانه الروی رفت و او را که خوابیده بود کشت و بدین ترتیب نقشه های او نقش بر آب گشت. آنگاه پادشاه ایران لشکری فراهم آورد و به سوی یهودیانی که در کوهها زندگی می کنند تاخت و آنها از رئیس یهودیان در اسارت کمک خواستند تا شاه را راضی به بازگشت نماید. بالاخره با دادن یک صد تالان زر پادشاه راضی شد و از آن پس آن سرزمین آرامش یافت.

از آن کوهستان تا همدان، شهر بزرگ سرزمین ماد که دارای پنجاه هزار[1] یهودی است بیست روز راه است. در جلوی کنیسه ای در آنجا استر و مردخای به خاک سپرده شده اند [2] از همدان

ولی امیر اربیل متوجه شده او را می کشد. حتی پیروان الروحی از مردم پول و جواهراتشان را می گیرند و وعده می دهند که همراه الروحي از بام خانه هایشان به سوی اورشلیم پرواز خواهند کرد، ولی پولها را برداشته فرار می کنند. این نوشته را عالمی به نام (S.Munk) در کتابخانه ملی پاریس پیدا کرده و ترجمه آلمانی آن در اثر زیر چاپ شده است:

Joseph ha-Kohen, Emek Habacha, ed. M. Wiener, Leipzig, 1858, p.169.

[1] در متن آدلر سی هزار است ولی در متن آشر پنجاه هزار میباشد.

[2] در مورد قبر استر و مردخای در همدان مقاله جالبی از اسرائیل آبراهامس در مجله (Jewish Chronicle, March1897) است با عکسهایی از آرامگاه آنان و شوش قدیم. (آدلر) جیمز موریه در سفرنامه دوم خود (۱۸۱۶-۱۸۱۰م.) می نویسد: " نزدیک مسجد آدینه در حیاطی پر از سنگهای گور، ساختمانی است دو اتاقه به نام آرامگاه استر و مردخای که از آجر ساخته شده. یکی از اتاق ها به گونه راهرو با کفش کن برای اتاق دیگر به شمار می رود و چنین می نماید که از لحاظ تاریخی پس از بقیه ساختمان ساخته شده است. اما همه ساختمان به نظر نمی رسد که پیش از سده های نخستین اسلامی ساخته شده باشد." و متن کتیبه ای را به خط عبری می دهد که دو نفر یهودی دیندار کاشانی بر دیوار اطاق درونی نهاده اند که تاریخ بنا را ۴۴۷۴ سال پس از آفرینش (۷۱۴م. و ۹۵ هجری) قرار می دهد، خاخام یهودی که در آنجا بود اول اصرار می کرد که استخوانهای استر و مردخای در همین جاست ولی پس از این که سفیر سر گور اوزلی کتیبه عبری را ترجمه می کند، خاخام می گوید نمی توان جای دفن آنها را دقیقا معین کرد. آنگاه موریه وصفی از بنای اصلی می کند: "درگاهی سنگی که از تخته سنگی بزرگ ساخته شده در مدخل بناست برای باز کردن آن باید دست را در سوراخی که برای همین کار درست شده فرو برد و در را باز کرد. در اتاق نخستین، ابزار و نشانه های مرگ را نهاده اند زیرا افزون بر چراغ ها تابوت یا تخت روان چوبی که مرده را در آن تا آرامگاه می برند و نیز ابزاری دیگر در آنجا دیدیم. از میان درگاهی کوچک که نزدیک یک پا و نیم بلندی داشت به درون اتاق دوم خزیدیم. و در آنجا در چهار چوب که به شیوه یهودیان تراشیده شده و به گونه تابوتهای سنگی باستانی بود، دیدیم که به ظاهر جای گورها بود. بر روی دیوار سخنانی از تلمود بر روی گچ نگاشته شده و از روزنه های کوچک گنبد بر این کتیبه ها نور می تابید. بیچاره یهودیانی که همراه ما بودند از این که ما این همه به نیاکان آنها توجه می کنیم ذره ای هم شادمان نبودند. در همین حال مسلمانان نیز از توجه ما به آرامگاهی که همه ملت آن را خوار می شمارند خشمگین می نمودند. زیرا در اینجا نیز

تا طبرستان [۱] که در کنار رود گوزان است در حدود چهار هزار نفر یهودی دارد. از آنجا تا اصفهان که شهری بزرگ و مقر پادشاه است هفت روز راه است. دور این شهر دوازده میل است و در حدود پانزده هزار [۲]یهودی ساکن آنند. رابی اعظم أنجا سرشالم است که از طرف رئیس یهودیان در اسارت حق قضاوت بر أحکام تمام رابی های مملکت ایران را دارد. از آنجا به شیراز مرکز ایالت فارس که ده هزار یهودی دارد چهار روز راه است. از اینجا تا غزنه، که شهر بزرگی است در کنار رود گوزان و دارای هشتاد هزار [۳]یهودی است، هفت روز راه است. این شهر حائز

مانند سراسر ایران یهودیان نژاد پست به شمار می روند و با پرداختن به کارهای ناچیز گذران می کنند. زندگانی دویست خانوار یهودی همدانی بسیار فلاکت بار است و ماهیانه بیست تومان به حکومت پول می دهند. اینان اجازه کشاورزی یا داشتن زمین ندارند." (سفرنامه جیمز موریه: سفر دوم، ایران، ارمنستان، آسیای صغیر ترجمه ابوالقاسم سری، تهران توس، ۱۳۸۶، جلد دوم ، ص ۳۰۶).

[۱] نسخه بریتیش میوزیوم این قسمت را ندارد، و اگر به نقشه نگاه کنیم خواهیم دید که طبرستان از راه تجاری همدان اصفهان با خیلی فاصله در شمال آن قرار دارد. (آدلر)

[۲] علت این که در اصفهان تعداد یهودیان زیاد داده شده این است که اصفهان شامل دو شهر می شد: یکی جی که یک میل و نیم وسعت داشته و دیگری الیهودیه که به طرف غرب و وسعت آن دو برابر جی بود. المقدسی می گوید که اصفهان در زمان بخت النصر از طرف یهودیان ساخته شده بود چون آب و هوای آن شبیه اورشلیم بود. (لسترانج، ص ۲۰۳) حاشیه آدلر.

عبدالحسین خان سپهر می نویسد: "مورخین سابق می نویسند اصفهان را دو شهر بوده یکی معروف به یهودیه که محله یهودیها بوده و بعد مسلمانها نیز در آنجا سکنا گرفته اند. دیگری موسوم به شهرستانه و مسافت میان این دو، دو میل راه بوده و در هر دو شهر منبری بوده و بلد یهودیه بزرگتر بوده، در بزرگی مثل همدان و بنای هردو از خشت می باشد." ***سفرنامه و تاریخ اصفهان***، تألیف عبد الحسین خان ملک المورخین لسان السطنه سپهر به کوشش حسن جوادی، انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۹۲، ص ۶۴.

[۳] عزرا حداد قسمت خیوه را می آورد و آدلر می نویسد: آشر بدون هیچ دلیلی از نسخه های چاپی متابعت می کند و این شهر را "خیوه" می نامد در صورتی که در نسخه ما این شهر غزنه" است و رودی که در کنار آن است رود "گوزان" می باشد. آشر گوزان را جیحون ترجمه می کند در صورتی که در ***تورات*** جیحون (تکوین، فصل دوم، ۱۳) به صورت جیحون یا (Gihon) آمده است. آدلر صریحا می گوید که اسم غزنه داده شده است و بعدا به شرح سوابق تاریخی این شهر می پردازد. آدلر برخلاف آنچه قبلا گفته بود در خراسان و یا ماوراء النهر جوزان یا گوزان را همان سپیدرود می داند، و فکر می کند در چند جا که بنیامین از آنها دیدار کرده یهودیان رودخانه شهر خود را به اسم جوزان (که در ***تورات*** آمده) خوانده اند. مثلا خابور که در کوههای کردستان است و در طبرستان ویا در خراسان. او فکر می کند "او زن " در مغولی به معنی رود است و قزل اوزن یعنی "رود سرخ" و حرف "ق" را بعدا افزوده اند. البته این حرف آدلر زیاد قانع کننده نیست، ولی در عین حال حمدالله مستوفی گوید در زمان او مغولان (سپیدرود) را هولان مولان (که صورت صحیح تر آن "اولان موران" است) می خواندند که به زبان مغولی به معنی رودخانه سرخ است و اکنون نیز یک قسمت از سفیدرود معروف است به "قزل اوزن" که آن هم در ترکی به معنی رودخانه سرخ است. (***جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی***، لسترنج، ترجمه محمد عرفان، ص ۱۸۲).

اهمیت تجارتی است و مردم تمام ممالک که به زبانهای مختلفی گفتگو می کنند با امتعه خود بدینجا می آیند و این سرزمین وسیعی است.

از شیراز تا خیوه که شهری است بزرگ در ساحل رود گوزان هفت روز راه است، و در آنجا هشتاد هزار یهودی هستند. این شهر تجارت زیادی دارد و بازرگانان از تمام کشورها برای خرید و فروش می آیند، و اراضی آن بسیار وسیع است. از آنجا تا سمر قند که شهری است بزرگ در مرز ایران پنج روز راه است. در سمرقند پنجاه هزار یهودی زندگی می کنند و رابی عبیده، رئیس یا شاهزاده، [1]را به عنوان رئیس خود برگزیده اند و میان آنان مردان عاقل و بسیار ثروتمند زیادند.

از آنجا تا تبت، مملکتی که در جنگلهای آن مشگ یافت می شود، چهار روز راه است. از آنجا تا نیشابور که در کنار رود گوزان است بیست و هشت روز راه است. در ایران عده ای از یهودیان می گویند که در کوههای نیشابور چهار قبیله از یهود اقامت دارند: یعنی قبیلهٔ دن، قبیله زبولون، قبیله آشر و قبیله نفتالی[2] که جزو اولین أسیران یهود بودند که بنا بر کتاب دوم پادشاهان (فصل هیجده، ۱۱) شالمنصر پادشاه آشور آنان را به این سرزمین کو چانیده و در حلح [3] و حابور[4] در کنار رود گوزان و در شهرهای سرزمین ماد سکونت داد."

---

[1] ناسی کلمه ای است عبری که گاهی به عنوان "شاهزاده" و یا "رئیس" ترجمه می کنند.

[2] Dan, Zebulun, Asher, Naphtali

[3] Halah

۴

(Habor)، در نسخه بریتیش میوزیوم تاحدی متفاوت است: "و آنها را در حلح و حابور و کوههای گوزان و کوههای ماد گذاشت." با در نظر گرفتن متون (پادشاهان، کتاب دوم، فصل نوزده، ۱۲ و اشعیاء فصل سی و هفت ۱۲۰) نولدکه می گوید ناحیه ای بوده که توسط رود گوزان مشروب می شده و در تورات به عنوان (Gozainitis) ذکر شده است. (Jewish Quarterly Review, vol. 1.p 186). أدلر پس از این که شرح مختصری از نیشابور می دهد، اضافه می کند: "باید خاطر نشان ساخت هنگامی که رابی بنیامین در اینجا و جاهای دیگر از ده قبیله اسرائیل صحبت می کند خیلی با احتیاط است. به طور سنتی گفته می شود که تا این اواخر قبایل مستقل یهودی در خراسان دیده می شدند." همو در کتاب *یهودیان در سر زمین های مختلف* (Elkain Nathan Adler, Jews in Many Lands, Philadelphia, 1905, p 178) می گوید: "در یک صومعه ارمنی در کوتائیس (Kutais) مدارکی به دست آمده که وجود قابل توجهی از یهود را در خراسان در سه یا چهار قرن پیش ثابت می-کند." البته آدلر مزبور کتابش را در ۱۹۰۵ چاپ کرده است. با این وجود معلوم است رقم هایی که

وسعت سرزمین آنها به اندازه ای است که می توان آن را در بیست روز پیمود و شهرها و ده های بزرگی در کوهستانها دارند و رود گوزان یک طرف مرز سرزمین مزبور را تشکیل می-دهد. این مردمان تحت حکومت غیر یهودی نیستند و امیر آنها رابی یوسف عمر از طایفه لاویان است. دانشمندان چندی نیز در بین آنها هستند. این مردمان تخم می کارند و می درونند و از راه بیابان تا سرزمین کوش[1] به جنگ می روند. آنها با کفار الترک که باد را پرستش می کنند و در صحرا زندگی کرده و به عوض خوردن نان و نوشیدن شراب از گوشت ناپخته و خام تغذیه می کنند، هم پیمان هستند. اینها بینی ندارند و به جای آن دو سوراخ دارند. حیوانات پاک و نجس را یکسان می خورند و دوست یهودیان هستند. پانزده سال پیش آنها مملکت ایران را با لشکر گرانی مورد تهاجم قرار دادند و شهر ری را گرفتند و همه را از دم شمشیر گذرانیدند و با مال فراوانی از راه صحرا بازگشتند. سالها بود که سرزمین ایران چنین تهاجمی به خود ندیده بود. هنگامی که پادشاه ایران از ماوقع خبردار شد آتش خشمش شعله ور گشت و گفت: "نه در روزگار من و نه در روزگار پدرانم لشکری از طرف این صحرا حمله نکرده بود. اکنون من نام آنها را از صفحه وجود محو خواهم کرد." شاه امر کرد تا در سراسر کشور جار زدند و تمام لشکرهای خود را جمع آورد و راهنمایی خواست تا او را به اردوگاه ایشان رهنمون شود. مردی که خود از ایشان بود گفت این کار را می کند و پادشاه وعده داد که او را از مال دنیا بی نیاز سازد.

پادشاه از او پرسید برای گذشتن از صحرا چه آذوقه ای باید با خود بردارند. مرد گفت: "با خود غذا و شراب برای پانزده روز بردارید، زیرا که در راه تا موقع رسیدن به سرزمین ایشان چیزی

بنیامین از تعداد یهودیان در نواحی ایران و یا سمر قند و تبت و بعضی نواحی عربستان و غیره می-دهد مطابق با واقعیت نیست.

[1] در تورات کوش اغلب به سرزمین حبشه اطلاق می شود، ولی مراد در اینجا کوش شرقی است که شامل پارس، شوش و سیستان می شود و شاید کوشان باشد. هم چنین رجوع کنید به شماره ۲ در ص ۲۴.

نخواهید یافت." پس چنین کردند و مدت پانزده روز از صحرا گذشتند ولی به جایی نرسیدند. غذایشان کم کم تمام گشت و مردان و اسبان از گرسنگی و تشنگی به آستانه هلاکت افتادند. پادشاه راهنما را طلبیده گفت: "پس وعده تو درباره پیدا کردن دشمنان ما چطور شد؟" مرد گفت که اشتباه کرده و به راه غلط آمده اند. پادشاه خشمناک گشته فرمود تا او را گردن زدند و فرمان داد که از تمام افراد هرکس که غذایی دارد باید آن را با رفیق خود نصف کند. آنها هرچه داشتند حتی حیوانات خود را خوردند. پانزده روز دیگر راه پیمودند تا بالاخره به کوههای نیشابور جائی که یهودیان زندگی می کنند رسیدند. یک روز شنبه بدانجا رسیدند و در باغات و مزارعی که در کنار رودخانه گوزان است چادر زدند. فصل رسیدن میوه ها و غلات بود و آنها هرچه به دستشان رسید خوردند و تمام کردند. هیچ کس به سوی آنها نیامد، ولی بر روی کوهها شهرها و قلاع بسیاری دیدند. پادشاه به دو نفر از خدمه خود دستور داد تا به وسیله قایق و یا با شنا از رود بگذرند و پیش مردمانی که سر کوهها زندگی می کردند بروند. آن دو جستجو کردند و پلی بزرگ یافتند که بر آن سه برج بود ولی راه عبور پل بسته بود و در آن سوی پل شهر بزرگی بود. آنگاه در برابر دروازه فریاد زدند تا مردی بیرون آمده پرسید که آنها کیستند و چه می خواهند؟ ولی آنها حرفهای او را نفهمیدند تا مترجمی که زبانشان را می دانست رسیده و با آنها گفتگو کرد. آن دو گفتند: "ما خادمین پادشاه ایرانیم و آمده ایم بپرسیم که شما کیستید و فرمانروای شما کیست؟" مترجم جواب داد: "ما یهودی هستیم و ما پادشاه یا أمیر غیریهودی نداریم. بلکه یهودی بر ما حکومت می کند."

سپس درباره کفار غز و پسران کفّار ترک از او پرسیدند و او جواب داد: "درواقع ما با آنها هم پیمان هستیم و کسی که قصد آنها را کند قصد ما را نیز کرده است. آن دو نفر پیش پادشاه ایران آمده و آنچه شنیده بودند به او گفتند و او را بسیار متوحش ساختند. چند روز بعد یهودیان شاه را دعوت به جنگ کردند، ولی او جواب داد: "من به قصد جنگ با شما نیامده، بلکه در پی دشمنان خود کفّار ترک آمده ام و اگر شما قصد کارزار کنید، من این را با کشتن تمام یهودیان کشور خود تلافی خواهم کرد. من می دانم که در اینجا شما قوی تر از من هستید و لشکر من

تشنه و قحطی زده از این بیابان پهناور بیرون آمده است. با ما جنگ نکرده و مهربانی کنید و آذوقه ای که برای نفرات خود لازم دارم به من بفروشید و بگذارید با دشمنان خود کفّار ترک ستیز کنم. یهودیان بعد از شور با همدیگر تصمیم گرفتند به خاطر هموطنان خود در سرزمین پادشاه با او مدارا کنند. شاه با لشکر خود وارد سرزمین آنها گشت و پانزده روز در آنجا اقامت گزید و آنها نسبت به او احترام زیادی نشان دادند، ولی در عین حال به متحدین خود کفّار ترک، پیغام فرستادند و آنها را از جریان با خبر ساختند. بدین جهت کفار ترک پیشدستی کرده و تمام گذرگاههای کوهستان را با لشکری بزرگ متشکل از تمام ساکنان آن صحرا گرفتند. و هنگامی که پادشاه ایران قصد جنگ نمود، آنها لباس نبرد به تن کرده آماده کارزار شدند. لشکر کفّار ترک پیروز گشت و بسیاری از قوای ایران را کشت و پادشاه ایران با معدودی از همراهان به کشور خود گریخت.[۱]

---

[۱] دکتر نویهور (Neuhauer) در مجله (Jewish Quarterly Review, vol.1, p.185) به بررسی تمام حوادثی که بنیامین شرح می دهد پرداخته است. شکی نیست که کفّار ترک از تاتاران بودند و می توان آنها را با پیروان پر بستر جان نویسندگان قرون وسطی یکی دانست. آنها سنجر را در سال ۱۹۴۱ میلادی شکست دادند، و این پانزده سال پیش از دیدار بنیامین از ایران بوده است. به نظر می رسد که بنیامین ترکان غز را با تاتاران اشتباه می کند زیرا که می گوید "آنها کافر و فرزندان غز از کفّار الترک" هستند. غزها از سلجوقیان بودند که قریب صد سال پیش از این تاریخ اسلام آورده بودند، ولی بنیامین آنها را کافر می داند. غزها در ۱۱۵۳ با سلطان سنجر جنگیدند و او را اسیر کردند. احتمال دارد که بنیامین به این جنگ اشاره می کند و می گوید که پانزده سال پیش تر اتفاق افتاده است. (آدلر)

آنچه آدلر می گوید با وقایع تاریخی وفق نمی دهد. اولا داستان پریستر جان معلوم شده که حقیقت نداشته است، در ثانی در نتیجه آزمایش های اخیر از لحاظ (DNA) اصالت ده یا دوازده قبیله یهودی و این که آنها اصلا کی بودند و در چه ناحیه ای به زیر سؤال رفته است. وانگهی قبایل گمشده را اصولا در قفقاز فرض کرده اند نه در آسیای مرکزی. آنچه معلوم است این که در دوران سلطنت سنجر حدود چهل هزار خانوار ترکمانان غز در ختلان، چغانیان و کرانه های بلخ و قهندز به سر می بردند و قرار بود هر ساله بیست و چهار هزار راس گوسفند در مقابل استفاده از چراگاه های خود به آشپزخانه سلطان بفرستند. در یکی از مأموریت ها که کارگزار سنجر پیش غزان رفته بود اختلافی پیش می آید و غزان هم کارگزار و هم پسرش را می کشند. سنجر به ماوراء النهر لشکر می کشد و در راه عده زیادی از لشکریان او تلف می شوند. غزان می ترسند می خواهند صلح کنند ولی سنجر به خاطر اصرار امرای خود جنگ می کند و گرفتار می شود. غزان مرو را تاراج می کنند و چهار سال او را نگه می دارند، که روزها بر تخت می نشاندند و شبها در قفسش می کردند. ترکان خاتون همسر سلطان در سال ۵۵۱ هجری ۱۱۵۶م. در اسارت می میرد، و سنجر با فریفتن و رشوه دادن به نگهبانان موفق به فرار می شود، و به مرو می رود. ولی چون تمام سرزمینهای خود را ویران شده می یابد سخت اندوهناک می شود و پس از یک سال در می گذرد. به نظر می رسد که قبایلی از یهودیان در آن نواحی بودند ولی معلوم نیست تا چه حد در این حوادث تاریخی دست داشتند.

یکی از سواران، که جزء خدمه شاه ایران بود، یک نفر یهودی موسوم به رابی موسی را متقاعد ساخت تا همراه او برود، ولی هنگامی که به سرزمین ایران رسید این سوار یهودی مزبور را غلام خود ساخت. روزی تیراندازان در برابر شاه مهارت خود را نشان می دادند و هیچ کس در تیراندازی به پای را بی موسی نتوانست برسد. پس پادشاه توسط مترجمی از او سؤال کرد و او جریان سوار و آنچه بر او گذشته بود باز گفت، بدین جهت شاه او را آزاد ساخت و خلعت ابریشمین و هدایای دیگر بدو داده گفت: "اگر تو بدین مادر آیی، من تو را غنی ساخته و پیشکار خود خواهم نمود." ولی یهودی گفت: "سرور من، من این کار را نمی توانم بکنم." پس شاه او را به خانه سرشالم خاخام اعظم اصفهان فرستاد و او دختر خود را به زنی بدو داد. همین رابی موسی تمام این جریانات را خودش به من گفت.[۱]

از اینجا می توان به خوزستان برگشت که در کنار رود دجله واقع است و از این رود که به اقیانوس هند می ریزد، می توان پایین رفت و به جزیره ای موسوم به کیش[۲] رسید. تا این جزیره شش روز راه است. اهالی جزیره نه بذری می کارند و نه حاصلی درو می کنند و در سرتاسر آنجا فقط یک چاه آب وجود دارد و اهالی آب باران می نوشند زیرا که چشمه ای وجود ندارد. مع ذالک مردان سرزمین های یمن و ایران به اینجا می آیند و انواع پارچه های حریر، پارچه های ممتاز ارغوانی، الیاف کتان، پنبه، شاهدانه ، گندم، جو، ارزن، چاودار، عدس و انواع غذاها را می آورند و با یکدیگر به معاوضه می پردازند، در ضمن هندیان مقدار زیادی ادویه به اینجا می آورند. اهالی جزیره نقش واسطه را در این میان بازی و امرار معاش می کنند. در اینجا پانصد نفر یهودی سکونت دارند.

از راه دریا از اینجا تا القطیف [۳] نزدیک بحرین که پنج هزار سکنه یهودی دارد ده روز راه است.

---

[۱] این عید اول ماه تیشري بود که با نواختن شاخ قوچ یا شوفار اعلام می شد.

[۲] آدلر میگوید که در اینجا به نظر می رسد که رابی بنیامین نقل قول می کند و خودش به کیش نرفته است، و متن عبری اصطلاحی دارد به این مضمون که "می گویند".

[۳] قطیف در ساحل خلیج فارس و در ساحل شرق عربستان است. بعضی از مفسرین گفته اند که قطیف همان حویله تورات است که در تکوین فصل دوم، ۱۲-۱۱ ذکر شده است. نویسندگان یهودی در مورد چگونگی به وجود آمدن این صمغ معطر اختلاف نظر دارند. بنیامین از نظر سعدیا گائون

گویند در اینجا ماده ای به عمل می آید که به لاتینی (bdelium) خوانده می شود. در بیست و چهارم نیسان باران بر دریا می بارد و حیوانات کوچکی بر سطح آن شناورند. بعد از نوشیدن آب باران جمع می شوند و به کف دریا می روند. در اواسط تشرین مردان به وسیله طنابها به کف دریا پائین می روند و این صدفها را جمع می کنند. آنگاه آنها را به دو نیم کرده و مروارید به دست می آورند. صید مروارید به شاه مملکت تعلق دارد ولی تحت مراقبت یک مأمور یهودی است.

از آنجا تاکولم،[۱] اولین شهر سرزمین آفتاب پرستان، هفت روزه راه است. مردم اینجا فرزندان کوش [۲] هستند که رنگ چهره شان سیاه است و ستاره شناس هم هستند و در تجارت درستکارند.....

پیروی می کند و به علاوه او همان کلمه ای را به کار می برد که سعدیاگائون به کار می برد. در مورد صید مروارید مسعودی شرحی که می دهد تقریبا با شرحی که بنیامین می دهد مطابقت دارد. (مروج الذهب، ترجمه انگلیسی اسپرینکر، ص ۳۴۴)

[۲] کوش در عبری به معنای سیاه است . کوش پسر ارشد حام بود که احفادش در عربستان ساکن گشتند. سرزمین کوش بطور کلی به سه قسمت تقسیم می گشت: کوش شرقی و نواحی شوش و عیلام و نواحی شرق دجله ، شما و جنوب عربستان و حبشه.